

تکفیر در جهان اسلام

نوع مقاله : مقاله پژوهشی

نویسنده: [علی اکبر ذاکری](#)

چکیده

در این مقال، تکفیر از نگاه لغویون بررسی می‌شود. در چهار مورد کاربرد اصلاحی آن، دو مورد، بیش‌تر جنبه فقهی دارد و دو مورد دیگر جنبه کلامی. آن معنایی که در این نوشتار از زوایای گوناگون به بوته بررسی نهاده می‌شود:

«همانا نسبت کفر به یکی از اهل قبله است». بیش‌تر، نه به انگیزه‌های درست و دقیق دینی و با رعایت ترازها و معیارهای فقهی و شرعی، بلکه از سر کینه، کژ فکری، نزاعهای گروهی و قدرت‌طلبی و برای از میدان به در بردن مخالفان. ریز این مسائل و ویران‌گری که تکفیر نشأت گرفته از این خباثت آلودگیها، برای جهان اسلام در پی‌داشته و دارد، فراروی خوانندگان جست‌وجوگر و حقیقت‌جو گذارده می‌شود.

در این مقال، در بابی که برای پیشینه بحث گشوده شده، روشن می‌شود که موج تکفیر، درهم کوبنده از کجا و چگونه برخاست و فضای رعب و وحشت پدیدآورد و یکایک حق‌مداران فریادگر را در زیر ضربات سهمگین خود از پای درآورد.

و در ادامه این بحث طرح می‌شود که چه باید کرد و چگونه باید این غوغا را فرونشاند و جلو هرچه بیش‌تر عمیق‌تر شدن زخم تکفیر را گرفت.

در این نوشتار، روی اصول و باورهای مشترک، تأکید شده که رمز وحدت، همبستگی و همدلی‌اند و راه‌حل‌هایی براساس آموزه‌های زلال اسلامی و سیره نبوی و علی بن ابی‌طالب، ارائه شود که بی‌گمان به کار بستن آنها در ریشه کن کردن «تکفیر»های نادرست و بدون ضابطه اثرگذار خواه بود. تکفیر، نسبت کفر به فرد، افراد و یا فرقه و گروهی از اهل قبله است.

کلیدواژه‌ها

- [تکفیر](#)
- [جهان اسلام](#)
- [اهل قبله](#)
- [وحدت](#)

اصل مقاله

درآمد

تکفیر، در طول تاریخ بیش‌تر بدون هیچ معیار و ضابطه‌ای از سوی گروهی علیه گروه دیگر و یا از سوی حاکمان و وابستگان و جیره‌خواران دستگاه‌های ضد مردمی و استبدادی علیه شخص، اشخاص و فرقه‌ها و گروه‌هایی به کار می‌رفته است.

کسانی، بر اثر تعصبات کور گروهی و برداشتهای غلط، دیگران را متهم به خروج از دین کرده و در پی آن، خون، مال و ناموس آنان را حلال شمرده‌اند. به کاربردن و بهره‌گیری گروه‌ها، فرقه‌های مذهبی و حکومت‌های ستم‌پیشه و غیرمردمی، از این واژه، با بار معنایی ویژه‌ای که دارد، درگیری‌ها، اختلاف‌ها و کشتارهای بسیاری را در پی داشته و جامعه اسلامی و امت اسلامی را با دشواریهای گوناگون رو به رو کرده است.

در ادوار گوناگون تاریخ، این پدیده زشت، به دست بدسیرتان، در جای جای جهان اسلام خود را نموده و چهره بس کریه و اشمئزازآوری از آن فراروی جهانیان به نمایش گذارده است.

امروزه نیز، استعمارگران با ورود به دایره هراس‌انگیز تکفیریان به آنان جهت می‌دهند تا نای منادیان حق را با دشنه تکفیر ببرند و بر پیکر امت اسلامی ضربه بزنند و آن را از حرکت، پویایی و ستم‌ستیزی بازدارند. این تکفیرها و سپس حرکت‌های سفاکانه تکفیرگران است که زمینه را برای دشمنان دین اسلام فراهم می‌آورد، تا دین اسلام را دین خشونت بنمایاند.

صحنه‌های خشن، دلخراش و هراس‌انگیزی که تکفیریان از کشتار هم‌کیشان خود و مسلمانان به نمایش گذاشته و می‌گذارند، خواسته و آرزوی استعمارگران و دشمنان کینه‌توز اسلام و آنان که در فکر ریشه‌کن‌سازی اسلام و اسلامیان هستند، به خوبی برآورده می‌سازد.

اینان چنان فضا را علیه اسلام و اسلامیان آماده ساختند که دشمنان کینه‌توز، جرأت یافتند که علیه رسول اعظم، کارهای خبث‌آلودی انجام و با کاریکاتور به ساخت آن نیر اعظم توهین روا بدارند. این که تکفیر این‌سان گسترش یافته، از واهمه و هراسی است که استکبار جهانی از خیزش بزرگ اسلامی دارد. استقبال جهانیان از اسلام، استکبار را میدان کشیده تا از جهل و تعصبات کور و روحیه خشن و وحشی فرقه‌هایی بهره بگیرد و با حربه تکفیر، کار جهان اسلام را به سود خود یکسره کند.

تکفیر در لغت

تکفیر بر وزن تفعیل، از ماده کفر است و کفر مصدر به معنی پوشش و پوشیدن. وقتی گفته می‌شود: «کفر الشیء» یعنی آن را پوشید و پنهان کرد و «کفر اللیل الاشیاء» یعنی شب‌چیزها را از دیده‌ها پوشاند. پس تکفیر، یعنی نسبت انکار حق و حقایق به کسی دادن و او را به پنهان کاری متهم نمودن است. در مفردات راغب آمده است:

«کفر، در لغت به معنای پوشیدن چیزی است و شب را که کافر می‌گویند به جهت این است که اشخاص را

می پوشاند. این لفظ از آن جهت به کشاورز اطلاق می گردد که بذر را در زمین پنهان می کند... کفرِ نعمت و کفران آن، پنهان کردن آن، با ترک ادای شکر آن است و بزرگترین کفر، انکار وحدانیت خدا، یا شریعت، یا نبوت است. کفران در انکار نعمت، بیش تر به کار می رود و کفر در انکار دین و کُفور در هر دو مورد به کار می رود... کافر به طور مطلق و متعارف درباره کسی به کار برده می شود که منکر وحدانیت خدا، یا رسالت، یا شریعت و یا هر سه آنها باشد.»

۱ تکفیر، به معنی پوشاندن است. وقتی گفته می شود «تکفر فی السلاح» یعنی خود را سلاح پوش کرد. ۲ و در این جا کسی را که به کفر نسبت بدهند، می گویند او را تکفیر کردند .

تکفیر در اصطلاح

تکفیر در فقه، دست کم در چهار مورد به کار می رود که دو مورد آن، بیش تر جنبه فقهی دارد و در مورد دیگر جنبه کلامی نیز دارد .

۱۰ تکفیر در برابر ارسال است؛ یعنی در هنگام نماز، دست را روی دست نهان که اکثر مذاهب اهل سنت آن را در نماز مستحب می دانند و شیعه آن را جایز نمی شمرد .

«۳ تکفیر آن است که انسان برای دیگری تواضع و خضوع کند و خم شود و سرش را پایین بیندازد، نزدیک رکوع باشد... گفته شده تکفیر آن است که دستش، یا دو دستش را بر سینه نهد... پس احترام بگذارد، آن گونه که عبد به آقای خود احترام می گذارد و آن گونه که کشاورزان مجوس به دهقانها احترام می گذاشتند، دستشان را بر هم می نهادند و خضوع می کردند و اطاعت می نمودند .»

۴ از این روی، شیعه معتقد است تکفیر یا تکتف در نماز برگرفته از مجوس است و از نظر شرع درست نیست .

۲۵. تکفیر یعنی کفاره دادن. به کفاراتی که بابت برخی خطاهای عبادی پرداخت می شود، تکفیر می گویند .
« سُمِيتَ الْكَفَارَاتِ، كَفَارَاتٍ، لِأَنَّهَا تَكْفِرُ الذُّنُوبَ أَيْ تَسْتُرُهَا .»

۶ کفارات را به آن جهت کفاره گویند که گناهان را می پوشانند .

۳. تکفیر در برابر احباط است؛ یعنی برخی کارهای خوب باعث می شوند که گناهان شخص، زدوده و مورد بخشش قرار گیرند. ۷ پاره گناهان باعث می شوند که کارهای خوب او بی اجرا، تباه و باطل شوند. ۸ در تاج العروس آمده است :

« التَّكْفِيرُ سِتْرُ الذَّنْبِ وَ تَغْطِيَتُهُ وَ قَوْلُهُ تَعَالَى «لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ»^۹ ای سترناها حتی تصیر كأن لم تكن .»

۱۰ تکفیر به معنای پوشیدن گناه و پوشش آن است و سخن خداوند که می فرماید «هر آینه گناهان آنان را می پوشانیم» یعنی آنها را می پوشانیم که گویا نبوده است .

۴. تکفیر یعنی دیگری را به کفر نسبت دادن، چنانچه کسی مسلمانی را کافر بداند، گویند او را تکفیر کرده است در تعریف آن گفته اند :

التَّكْفِيرُ هُوَ نِسْبَةُ أَحَدٍ مِنْ أَهْلِ الْقِبْلَةِ إِلَى الْفَكْرِ «

۱۱ تکفیر نسبت دادن یکی از اهل قبله به کفر .

برابر شرایطی خاص و توسط دادگاه‌های صالحه افراد مسلمان تکفیر می‌شوند و از برخی حقوق اسلامی محروم می‌شوند. در اصل این کار جنبه شرعی دارد و برای پاسداری از اصول اسلامی و کاری در جهت حفظ اصول و ضوابط دینی است. اما همین اصل که اگر درست به کار برده می‌شد، راهگشا بود و موجب نگهداری کیان دین از گزندهای بدخواهان، در طول تاریخ اسلام، از سوی حکومت‌گران، کسان و گروه‌هایی برای بیرون راندن کسان و گروه‌های مخالف به کاربرده شده است. و امروزه نیز، بی محابا از این اصل، استفاده می‌شود و در کاربرد آن هیچ معیار و ضابطه‌ای را رعایت نمی‌شود و بی‌رحمانه با حکم تکفیر، بسیاری از اهل قبله، قتل عام می‌شوند .

تفاوت تکفیر و ارتداد

تکفیر و ارتداد در مواردی، مشترک‌اند. اما مهم‌ترین تفاوت آن دو، در این است که در ارتداد، شخص مرتد، از اعتقاد و باوری که به اسلام داشته، برگشته و آن را ابراز می‌کند؛ اما در تکفیر خود شخص تکفیر شده، بیش‌تر اصول و ارکان اسلام را قبول دارد، ولی دیگران وی را متهم به نقض اسلام یا برخی از اصول آن می‌نمایند و این نقض را به او نسبت می‌دهند .

پیشینه تکفیر

تکفیر در میان پیروان ادیان گذشته وجود داشته است. در مسیحیت، جریان تکفیر روند گسترده و خطرناکی را طی کرده است. دادگاه‌های تفتیش عقاید که در قرون وسطی از سوی کلیسا تشکیل می‌شد، برای اثبات ایمان و یا کفر افراد بود و به نظر می‌رسد که تشکیل آن برای تفتیش از عقاید مسلمانانی بود که در اسپانیا، یا اندلس سابق باقی مانده بودند و نیز کسانی که نظر نو و جدیدی در مسائل علمی ارائه می‌دادند. اینان از سوی کلیسا تکفیر و کشته می‌شدند، مگر این که از نظر خود برگشته و توبه می‌کردند .

۱۲ بر خلاف مسیحیت که نسبت کفر از سوی متولیان امور مذهبی به افراد داده می‌شد، در اسلام اولین تکفیرکنندگان و بیش‌ترین آنان، فاسقان و مخبران غیرصادق بودند. در طول تاریخ اسلام، تکفیر افراد، بیش‌تر از سوی حکومت‌های فاسد، کلید خورده است. اینها مخالفان خویش را متهم به کفر می‌کردند. تا این که جریان روند فرقه‌ای پیدا کرد و هر گروه و فرقه‌ای، مخالفان خود را به کفر متهم کرده و جان و مال و ناموس آنان را حلال شمردند .

سابقه تکفیر به صدر اسلام باز می‌گردد. اولین مورد در زمان رسول خدا بود که ولید بن عقبه، بنی المصطلق را به کفر و ارتداد متهم کرد و آیه شریفه «ان جائکم فاسق بنبا فتبینوا» در تکذیب وی نازل شد .
تعبیر به کفر، در برخی روایات تفسیر آیه آمده است .

۱۳ خالد بن ولید نیز مردم قبیله بنی جذیمه را متهم به بازگشت از اسلام نمود .

۱۴ و دومین آن مربوط به حاطب بن ابی‌بلتعه می‌شود. همو که نامه‌ای را به زنی داده بود که برای کافران قریش ببرد و آنان را از نقشه رسول خدا آگاه سازد که خداوند رسول خویش را از آن آگاه کرد. حاطب، وقتی که

دستگیر شد، عمر بن خطاب، او را تکفیر کرد و خواست گردن وی را بزند که پیامبر(ص) عمر را از این کار بازداشت و حاطب را به خاطر حضورش در جنگ بدر، بخشید .

۱۵ اما مشهورترین مورد تکفیر به دوران خلافت علی امیرالمؤمنین(ع) می‌رسد که خوارج کور دل، نابخردانه و از روی بی‌بصیرتی به آن دامن زدند. اینان حضرت امیرالمؤمنین(ع) را تکفیر کردند .

حاکمان بنی امیه نیز از جمله کسانی بودند که مخالفان خود را تکفیر کرده و آنان را به این اتهام از بین می‌بردند. زمانی که خواستند حجر بن عدی و یارانش را بکشند، زیاد بن ابیه از دیگران گواهی گرفت که وی به کفر گراییده است. در بخشی از نامه قاضی کوفه چنین آمده بود :

« اشهد انّ حجر بن عدی قد کفر کفره اصلع [صلعیاء] »

گواهی می‌دهم که حجر بن عدی کفر ورزیده است، بمانند کفر «اصلع» یا کفر آشکار و شنیع .

عبدالرحمان بن جندب گوید: منظور از اصلع، علی بن ابی طالب است یعنی حجر مانند علی کافر شده است .

۱۶ بنابراین قول، در این جمله هم امام علی و هم حجر تکفیر می‌شوند .

در جریان واقعه کربلا نیز زمانی که سرهای شهداء را ابن محفز نزد یزید می‌برد چنین می‌گوید :

« ای امیرالمؤمنین برای تو ما سرهای این کافران لئیم را آورده‌ایم ».

۱۷ در نامه عبدالملک مروان به حجاج، آمده است :

« من اقرّ بالكفر فخلّ سبيله »

هرکس اقرار به کفر کرد او را رها کن .

این اثیر در نهاییه در معنای این جمله می‌نویسد :

« یعنی کسی که اقرار به کفر مخالفان بنی مروان کرد و علیه آنان بود، او را رها کن .»

معنای این سخن این است که دستگاه خلافت اموی تمام مخالفان خود را کافر می‌شمرد و همه آنها را تکفیر کرده است .

این روش ناپسند در طول تاریخ ادامه داشته به گونه‌ای که کم‌تر شخصیت مصلح و دردمند و با فضیلتی را می‌یابید که از این جام تلخ جرعه‌ای ننوشیده باشد به گفته استاد مرتضی مطهری :

« وقتی که علی(ع) تکفیر بشود، تکلیف دیگران روشن است. بوعلی سینا، خواجه نصیرالدین طوسی، صدر المتألهین شیرازی، فیض کاشانی، سید جمال الدین اسدآبادی و اخیراً محمد اقبال پاکستانی از کسانی هستند که از این جام جرعه‌ای به کامشان ریخته شده است » .

۱۸ در تاریخ اسلام تکفیرهای فراوانی رخ داده که پاره‌ای برخاسته از اختلافهای عقیدتی و مباحث کلامی و فلسفی بوده، مانند حادث و قدیم بودن قرآن و... و پاره‌ای برخاسته از اختلافهای فرقه‌ای که تاکنون ضربه‌های زیادی به مسلمانان وارد ساخته است .

به سال ۴۰۷ هجری در تمام شهرهای آفریقا، شیعیان را به اتهام سبّ ابوبکر و عمر کشتند و آنها را به آتش کشیدند و اموال آنها را غارت کردند:

« و فی هذه السنه قتل الشيعه فی جميع بلاد إفريقيا و جعل سبب ذلك اتهامهم بسبّ الشيخين ». ۱۹ به سال ۵۵۴ هجری بین پیروان مذهب حنفیه و شافعیه در نیشابور اختلاف شدیدی پدید آمد، به گونه‌ای که بازار و مدارس شافعیه را آتش زده و بسیاری از آنان را کشتند و شافعیان هم، پس از پیروزی بر حنفیان، در انتقام شدت به خرج دادند :

« و يعظم الأمروا الخلاف بين الحنفیة و الشافعیة فی نیشابور و تفتح فتنه مبعثها التعصب المذهبی، فتحرق الاسواق و المدارس، یكثر القتل فی الشافعیة فینتصرون بعد ذلك علی الحنفیة، و یسرفون فی أخذ الثأر منهم و ذلك فی سنه ۵۵۴ هـ ».

۲۰ در اصفهان، به سال ۷۱۶ هـ، بین این دو نزاع برخاسته و بسیاری کشته شدند و خانه‌ها و بازارها به آتش کشیده شد :

« و کثر القتل و حرق المساکن و الاسواق فی اصفهان »

در دمشق، پیروان مذاهب اهل سنت، ابن تیمیه و طرفدارانش را از حنابله تکفیر کردند و مال و خون آنان را حلال شمردند و در برابر، این حاتم حنبلی می‌گفت : هر کسی که حنبلی نباشد مسلمانان نیست، در نتیجه وی تمام مسلمانان را تکفیر می‌کرد .

« و تجتمع بقیة المذاهب علی الحنابله غضباً علی أعمال ابن تیمیه و نودی فی دمشق و غیرها: من کان علی دین ابن تیمیه حلّ ماله و دمه بمعنی انهم کفرة یعاملون معاملتة الکافرین. علی أن الشیخ ابن حاتم الحنبلی یقول: «من لم یکن حنبلیاً فلیس بمسلم فهو یکفر جمیع المسلمین، و عکسه الشیخ ابوبکر المقرئ الواعظ فی جوامع بغداد ذهب الی تکفیر الحنابله أجمع ».

۲۱ با تشکیل دولت صفویه در ایران، تعصبات مذهبی بین شیعه و اهل سنت به اوج خود رسید .

۲۲ برخی از عالمان نیز در این موضوع صحنه‌گردانی کرده و به آتش اختلافها دمیدند و کتابهایی در تکفیر مخالفان نگاشتند. چنانچه عالمی از علمای اهل سنت دولت عثمانی، کتابی در تکفیر صفویه با عنوان «الاحکام الدینیة فی تکفیر قزلباش» نگاشت و پس از تکفیر، فتوای قتل عام شیعیان را صادر کرد. این کتاب در دوره شاه طهماسب نگاشته شده و نسخه‌های ناروایی به شیعه داده است .

۲۳ شماری از علمای شیعه زیدی نیز، به بررسی منطقی تکفیر و تفسیق پرداختند. ابوالقاسم بستی کتابی با عنوان «البحث عن ادلة التکفیر و التفسیق» نگاشت که به تازگی منتشر شده است. ۲۴ و گروهی نیز در رد این اندیشه، کتاب نوشتند، مانند کتاب «تکفیر اهل قبله» ۲۵ که مسلمانان را به وحدت و هماهنگی دعوت نمودند .

در قرنهای اخیر که استعمار بر کشورهای اسلامی چیره شد و صهیونیست نفوذ خود را در مناطق اسلامی گسترش داد، پدیدآوری اختلاف و درگیری، از هدف‌ها و برنامه‌های راهبردی آنها بوده که در برهه‌های گوناگون به نقشه‌های شوم خود جامه عمل پوشانده‌اند با ظهور انقلاب اسلامی و تشیع در سطح جهان، آنان این اندیشه ناب را هدف قرار دادند و از گروه‌های استعمار ساخته وابسته به استکبار جهانی، علیه شیعه و اسلام ناب به بهره‌گیری پرداختند. از جمله سلفی‌ها را، که ناسازگاری سرسختانه با شیعه و اندیشه‌های ناب آن داشتند، به

میدان رویارویی با شیعه کشاندند و از جمود فکری و تکفیرهای ناروا، غیرمنطقی، جاهلانه و غرض‌ورزانه این گروه علیه شیعه، بهره‌های فراوان برد.

سلفی‌ها، هر فکری را که مخالف با پندارهای واهی خود انگاشته و می‌انگارند، با تکفیر طرد کرده و می‌کنند. و همیشه از موج گرایش به اسلام در جهت تخریب آن سود برده‌اند. اینها، بافضاسازی و به کارگیری افراد نادان به نام عالم، در قالب سخنرانی، نگارش کتاب و مقاله، با نسبت اندیشه‌های نادرست به مخالفان خود، از شکل‌گیری وحدت و انسجام مسلمین، جلو گرفته و به نبرد مبارزان و مجاهدان حقیقت‌جو و تشنه اسلام، کمر بسته‌اند. سلفی‌گری را پیروان و هواخواهان محمد عبدالوهاب مطرح کردند. و گروهی در آغاز آن را اندیشه‌ای اصلاحی می‌پنداشتند و حتی احمد امین، در «زعماء الإصلاح» محمد عبدالوهاب را جزو مصلحان معرفی کرده و رشید رضا نیز با این نگاه به این تفکر منحط نگریسته است.

در بازشناخت جریان تکفیر در جهان اسلام، بایسته است که اشاره شود به حلقه تکفیری که در گرداگرد مصطفی شکری شکل گرفت.

این گروه در جهان عرب و در مصر جنبشی را پدید آوردند که با عکس‌العمل شدید شماری از علمای عرب روبه‌رو شد. این گروه بر این باور بودند که جامعه مصر و جامعه مسلمین، جامعه جاهلی است و حاکمان آن غیر اسلامی. از این روی، جوانان پیرو خود را توصیه می‌کرد که استخدام نشوند و در خدمت دولت درنیایند و برای برآوردن نیاز زندگی و نیاز مالی تشکیلات خود به کشورهای خلیج فارس مهاجرت کنند و توصیه به ازدواج درون گروهی داشت و ازدواج اعضای گروه با یکدیگر، به دستور شکری انجام می‌گرفت. این گروه، از سوی مخالفان خود عنوان گروه «التکفیر و الهجره» نام گرفت و اندیشه‌های آنان مورد نقد علمای بلاد اسلامی قرار گرفت و از آن جا که این گروه، جامعه را جاهلی می‌دانست و حکومتها و حاکمان را به رسمیت نمی‌شناخت، و به تکفیر آنها پرداخت، کتابهای زیادی در نقد آن و تحدید تکفیر نوشته شد. ۲۶ و نقدکنندگان اندیشه تکفیر را تفکری که ریشه در خوارج دارد، معرفی کردند.

موضوع آن قدر مهم بود که ناصر البانی محدث و ناقد مشهور اهل سنت، کتابی با عنوان «فتنة التکفیر» منتشر کرد. چاپ این کتاب با تفرط بن باز و عثیمین، دو مفتی دیار حجاز همراه گردید. ناصر البانی، در نقد گروه شکری می‌نویسد:

«تکفیر العصاة هو منهج الخوارج قديماً و من سار علی طریقتهم و قد تقلده بعض الجماعات الیوم و من ذلک جماعة الیوم و من ذلک جماعة «التکفیر و الهجره» و هی نموذج للخوارج فی العصر الحديث و قد کفر و الحکام و الاشخاص و المجتمعات المسلمة»

۲۷ تکفیر عاصیان، راه خوارج در گذشته بود و روش کسانی که به راه آنها می‌روند و برخی گروه‌ها امروز از آنان پیروی می‌کنند که از جمله آنها، گروه «تکفیر و هجرت» است که نمونه‌ای از خوارج در عصر جدیدند. آنها حاکمان، اشخاص و جامعه‌های اسلامی را تکفیر کردند.

آن چه باعث خشم این گروه از عالمان شد، این بود که آنان علما را نوکران حکمرانان و «طوطیان

سخن‌گوی «۲۸ آنان می‌دانستند و حکومتها را جاهلی می‌شمردند .

ما در این جا در صدد تأیید گروه شکری و یا بررسی و تحلیل اندیشه‌های نادرست آنها نیستیم؛ بلکه در صدد بیان جریان تکفیر در جهان اسلام هستیم و پیامدهای ناگواری که جریان تکفیر در ادوار گوناگون برای جامعه اسلامی داشته است .

و این جریان، پس از ۱۱ سپتامبر، ظهور و بروز خطرناکی یافت. القاعده و طالبان دوباره شعله‌های تکفیر را فروختند و بخش بزرگی از جهان اسلام را در جهنم سوزان افکار متحجرانه، کژ و واهی خود فروافکندند. از این روی لازم است به انگیزه‌ها و موجبات تکفیر پرداخته شود و از عوامل بازدارنده و کاهش دهنده و جلوگیری از این جریان سخن به میان آید تا زمینه وحدت و انسجام اسلامی فراهم آید .

موجبات تکفیر و انگیزه‌های آن

آن چه درباره پیشینه تکفیر ذکر شد به دست می‌آید که تکفیر در میان پیروان ادیان، وجود داشته و در اسلام هم، از سوی کسان و گروه‌هایی در برهه‌ها و ادوار گوناگون، برای پیشبرد اهدافی خاص و گاه برای جامه عمل پوشاندن به کینه‌ها و نفرتها و... به آن دامن زده شده است. در یک جمع‌بندی می‌توان انگیزه‌های تکفیر با بدین شرح بیان کرد :

۱۰. کینه: گاه این بیماری و ردیلت اخلاقی که شماری گرفتارش بوده‌اند، گرفتاریهای بزرگ و جبران‌ناپذیری برای جامعه دینی و اسلامی پدید آورده است . کسانی با کینه‌های جاهلی، در رأس کاری قرار گرفتند و از جایگاه خود بهره نادرست بردند و به تکفیر گروهی از مسلمانان پرداختند و زمینه‌ها را برای اختلافهای عمیق و از هم گسستن صف واحد مسلمانان فراهم ساختند که از جمله این را در کارنامه ولید بن عقبه می‌توان دید .
۲۰. کژ فهمی و کژ فکری: این پدیده در هر کس و گروه که مجال بروز و ظهور یافته، بسیار خسران بار ویران‌گر بوده است. کژ فهمی، کژ فکری و برداشتهای جاهلانه و غیراصولی از آموزه‌های دینی، پیامدهای ناگواری را در پی داشته که ویران‌گرترین آن «تکفیر» بوده که قربانی چون علی بن ابی طالب داشته است. ۲۹ ناب اندیش‌ترین و تراز و شاقول اسلام محمدی که به تیغ کژاندیشی کژاندیشان گرفتار آمد. خوارج بر اثر بدفهمی، به روی امام متقیان، تیغ تکفیر کشیدند و آن فاجعه هول‌انگیز را آفریدند .
۳۰. تعصب: پافشاری بیش از حد و غیرمنطقی و نابخردانه و بی‌برهان بر پاره‌ای از یافته‌ها و باورهای خود و حق انگاری آنها و غلط و ناحق پنداری هرنگاه و برداشت و یافته و فکری غیر از آن .
۴۰. اختلافهای کلامی و فلسفی، مانند آن چه بین اشاعره، معتزله پیش آمد و تکفیرهایی دامن گیر هر دو گروه شد و نیز اختلافهایی که در میان پیروان فرق اسلامی، بر سر مقوله‌ها و مسائلی چون: وحدت وجود، حدوث و قدم قرآن، جبر و اختیار و... دهان گشود و سرباز کرد و بسیاری از مردمان را به کام خود کشید .
۵۰. اختلافهای فقهی: مانند درگیریهای شافعیه و حنبله و حنفیه و
۶۰. فتنه‌گری حکومتها: حکومتهای جائز که بقای خویش را در اختلاف مردم و گروه‌های مذهبی می‌دیدند، به

اختلافهای مذهبی، از هر زاویه ممکن دامن می‌زدند و برای هرچه شعله‌ورتر کردن اختلافها، به «تکفیر» چنگ می‌زدند و با برنامه‌ریزیهای خائنانه، بنیان سوز و شوم، برای از میان برداشتن مخالفان خوا، به گونه‌ای اختلافها را سمت و سومی می‌دادند، که تکفیر زمینه بروز و ظهور بیابد .

بنی امیه و بسیار از حکومت‌های استبدادی و جائر این روش و رویه در طول حکومت نکبت آلود خود پی گرفتند و شماری از مخالفان خود را با حربه تکفیر سر به نیست کردند. رژیم پهلوی نیز در رویارویی با مخالفان، به همین راه نکبت‌آلود روی آورد و از جمله برای از پای درآوردن و از عرصه بیرون راندن مصلح و بیدارگر بزرگ این روزگاران، امام خمینی، به ایادی خود ستور داد با حربه تکفیر به مصاد وی بروند :

« به کلیه وعاظ باید ابلاغ شود که موظفانند بر روی منابر، به صورت غیرمستقیم و بدون این که نام خمینی را ببرند، اعمال او و همدستانش را مورد تقبیح و تکفیر شدید قرار دهند ».

۸۳۰. دشمنان اسلام: نباید از این امر غافل شد که بیش‌تر تکفیرها، ریشه در جبهه دشمنان اسلام دارد. این دشمنان اسلام هستند که با برنامه‌ریزی و به کار بستن روشهای گوناگون، شعله‌های تکفیر را افروزند؛ زیرا که آن را برنده‌ترین سلاح در فروپاشی جامعه اسلامی می‌دانند. جامعه‌ای که به هیچ روی سلامت، شکوفایی، پیشرفت و ماندگاری آن را بر نمی‌تابند .

حال که با برشماری پاره‌ای از انگیزه‌ها و موجبات تکفیرهای روی داده در ادوار گوناگون در جهان اسلام، به دست آمد و روشن شد که تکفیر ریشه در چه جاهایی دارد، باید هشیارانه با ریشه‌های آن در افتاد و نگذاشت زمینه رشد بیابند و جامعه اسلامی را در تاریکی و سیطره تکفیر فرو برند. و این مهم را می‌توان راه‌های گوناگون، برآورده ساخت و از جمله زمینه‌های وحدت و هر آن چه راه را بر تکفیر می‌بندد و همدلی و همراهی و انسجام امت اسلامی را روزافزون می‌کند، در سرلوحه برنامه‌ها و سیاستهای راهبردی قرار داد .

چگونگی شکل‌گیری وحدت و ریشه‌کن شدن تکفیر

۱۰. توجه به باورهای مشترک

مسلمانان، از هر فرقه و گروه، لبالب از باورهای مشترک هستند و بر یک راه و یک مسیر و جهت در حرکت اند و مواردی که راه جدای از یکدیگر را می‌پیمایند، بسیار اندک است. به گونه‌ای که اگر به درستی روی باورهای مشترک کار و سرمایه‌گذاری شود و مهم و رکن بودن و نقش آفرینی آنها مورد توجه دقیق قرار بگیرد، همگان درخواهند یافت که موارد اختلافی، بسیار کم و کم‌رنگ است. در باورهای مشترک تأکید روی چند باور بنیادین، بسیار راهگشاست و زمینه‌ها و بسترهای رشد و دامن گسترش تکفیر را از بین می‌برد و فضای فکری، عقیدتی و مذهبی جامعه را پاک و روح‌انگیز می‌سازد .

الف. شهادتین: این دو جمله مقدس، سند غیر درخور خدشه ورود انسان به دایره اسلام است .

آن چه از اخبار و دیدگاه‌های مختلف فقهی شیعه و سنی به دست می‌آید این است که گفتن شهادتین: اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله، باعث ورود افراد به اسلام و حفظ خون آنان می‌شود .

مرحوم کاشف الغطاء می‌نویسد :

« و يعتبر في الاسلام الاقرار بالشهادتين، مع التوحيد في الأولى و يكفى الاطلاق في الثانية »

۳۱ در ورود به اسلام، اقرار به شهادتین معتبر است و در گواهی خدا توحید شرط است و در رسالت پیامبر اعتقاد به آن به طور مطلق کافی است .

شماری از فقیهان، افزون بر شهادتین ایمان به قیامت را در تعریف مسلم، یادآور شده‌اند. از این گروه است شهید محمدباقر صدر که می‌نویسد :

« من آمن بوحداً لله و رسالته محمد(ص) و اليوم ال آخر فهو مسلم طاهر من آیه فرقه أو طائفة أو مذهب كان من المذاهب الاسلاميه و كل انسان أعلن الشهادتين (الشهادة لله بالتوحيد و للنبي محمد بالرسالة) فهو مسلم عملياً و طاهر » ...

۳۲ کسی که ایمان دارد به توحید خدا و رسالت محمد و روز قیامت، مسلمان است، از هر فرقه، یا طایفه یا طرفدار هر مذهبی از مذاهب اسلامی باشد. و به طور کلی هر انسانی که شهادتین را اعلان کند (توحید خدا و رسالت محمد) او عملاً مسلمان و پاک است .

شماری از فقیهان اهل سنت، شهادتین را اصل و اقرار به قیامت را مستحب دانسته‌اند. ۳۳ تمام فرقه‌ها، گروه‌ها و کسانی که شهادتین را بر زبان جاری می‌کنند، در دایره اسلام قرار دارند و تکفیر آنان عملی است ناروا و برخلاف اصول پذیرفته شده اسلام .

« فمن أشرك بالله تعالى جحد ربوبيته أو وحدانيته أو صفته من صفاته أو اتخذ صاحبةً أو ولداً أو جحد نبياً أو كتاباً من كتب الله أو شيئاً منه أو سبَّ الله سبحانه و تعالى أو رسوله كفر » .

۳۴ پس کسی که به خدا شرک بورزد، منکر ربوبیت، یا وحدانیت، یا صفتی از صفات الهی گردد، یا برای او همراه، یا فرزند قرار دهد، یا منکر پیامبر یا کتابی از کتابهای الهی یا بخشی از آن گردد، یا خدای سبحان را سب کند یا رسولش را کافر است .

در منابع اهل سنت، به جای انکار رسالت پیامبر انکار رسالت پیامبران الهی آمده است. و نیز در این منابع انکار کتب الهی، یا بخشی از آنها جزو موارد تکفیر دانسته شده است، در حالی که می‌دانیم تورات و انجیل فعلی تحریف شده هستند و انکار بخشی از آنها، لازم است و باعث وحدانیت الهی می‌گردد و اعتقاد به تمام آن چه در این کتابهای تحریف شده آمده، نادرست است .

عمرو بن ثابت در روز جنگ احد مسلمان شد، شمشیر به دست گرفته وارد جنگ گردید و جراحات عمیق برداشت .

لحظه‌های آخر زندگی‌اش بود که از او پرسیدند؛ چه چیز تو را به این جا کشاند؟

گفت: اسلام؛ به خدا و رسول او ایمان آوردم و شمشیر خود را به دست گرفته در این جا حاضر شدم، خداوند شهادت را نصیب من کرد .

وی روی دست مسلمانان، چشم از جهان فرو بست. رسول خدا فرمود :

« أَنَّهُ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ »

۳۵ این شخص به صرف ایمان، بدون هیچ عملی جز جهاد، بهشتی شده است .
 بدیهی است مؤمنان پس از ایمان دنبال عمل باشند. در منابع اهل سنت، بویژه کنز العمال روایات فراوانی نقل شده است: کسی که شهادتین را بگوید، از جهنم رهایی یافته است :
 « یا معاذ بن جبل ما من أحد شهد أن لا إله إلا الله و أنى رسول الله صدقاً من قلبه إلا حرمه الله على النار »
 ۳۶ این معاذ بن جبل، هیچ کس، از روی صداقت، از قلب خود، گواهی به یکتایی خدا نمی‌دهد و این که من رسول خدا هستم، جز این که خداوند او را بر آتش حرام می‌کند .
 یا نقل شده که غلام یهودی، که خدمتگزار پیامبر بود، در هنگام مرگ، اسلام آورد. حضرت فرمود :
 « الحمد لله الذى انقذه بى من النار » .

۳۷ حمد از آن خدایی است که او را به واسطه من از آتش رهایی بخشید .
 سامرائی، نویسنده «التکفیر» پس از نقل این مورد و موارد همانند، چنین نتیجه می‌گیرد :
 « من كل ذلك و أمثاله يتضح جلياً أنّ لنطق بالشهادة يكفي للحكم لصاحبها بالاسلام و لانملك ان نضع لذلك شروطاً لم يطلبها الشارع الحكيم »
 ۳۸ از تمام اینها و مانند آن روشن می‌شود که اظهار شهادتین برای حکم کردن به اسلام گوینده آن، کافی است و ما حق نداریم شرایطی وضع کنیم که شارع حکیم آنها را نخواست است .
 ب . اهل قبله: احترام به اهل قبله و حفظ خون و مال آنان در روایات و کتابهای فقهی به روشنی نموده شده است. شیخ محمد عبده، مفتی دیار مصر و شارح نهج البلاغه در تعریف این اصطلاح می‌نویسد :
 « اهل القبلة من يعتقد بالله و صدق ما جاء به محمد(ص) و يصلّى معنا الى قبلة واحدة »
 ۳۹ اهل قبله کسی است که اعتقاد به خدا دارد و به درستی آن چه محمد آورده است و با ما به سوی قبله واحد نماز می‌خواند .

و یا در صحیح بخاری آمده است :
 « من شهد أن لا اله الا الله و استقبل قبلتنا و صلّى صلاتنا و اكل ذبيحتنا فذلك المسلم، له ما للمسلم و عليه ما على المسلم . »

۴۰ کسی که گواهی به یگانگی خدا بدهد و به سوی قبله ما بایستد و نماز ما را بگذارد و ذبیحه ما را بخورد، او مسلمان است، برای اوست. آن چه برای مسلمان است و به ضرر اوست آن چه به ضرر مسلمان است .
 اگر ما نگاهی به کتابهای فقهی و روایی بیندازیم، به روشنی در می‌یابیم تعبیر اهل قبله در صدر اسلام مطرح بوده است. این تعبیر در سخنان علی امیر المؤمنین(ع) آمده است .

۴۱ آن حضرت در خطبه‌ای، کسانی را که با آنان به جنگ و ستیز برخاست، اهل قبله می‌داند و می‌فرماید :
 « و قد فُتِح باب الحرب بينكم و بين أهل القبلة و لا يحمل هذا العلم إلا اهل البصر و الصبر و العلم بمواضع الحق فامضوا لما تؤمرون به وقفوا عند ما تنهون عنه ».

- ۴۲ باب جنگ بین شما و میان اهل قبله گشوده شده و این پرچم را جز اهل بینائی، صبر و آگاه به جایگاه‌های حق حمل نمی‌کند. پس برابر آن چه امر شده‌اید عمل کنید و در برابر آن چه نهی شده‌اید، توقف کنید .
- امام علی(ع) هیچ گاه مخالفان و ستیزه‌گران خود را کافر نخواند و با آنان، بسان کافران رفتار نکرد و اسیر شدگان در جنگ جمل را به بردگی نگرفت .
- ۴۳ از حضرت پرسیده شد: آیا اهل قبله که با شما به ستیز برخاستند و جنگیدند، کافر هستند؟
- « قال : كفروا بالاحكام و كفروا بالنعم ككفر المشركين الذين دفعوا النبوة و لم يقرؤا بالاسلام و لو كانوا كذلك ما حلت لنا منكمحتهم و لاذبائهم و لا مواريتهم »
- ۴۴ فرمودند : آنان به احکام و نعمتها کفر ورزیدند، کفری که بسان کفر مشرکان نیست، آنان که نبوت را منکر هستند، و اقرار به اسلام ندارند و اگر آنان چنین بودند و کافر می‌شدند برای ما ازدواج با آنان حلال نبود و نه هم ذبح‌های آنها و نه هم آن چه به جای گذاشته‌اند برای ما حلال بود .
- یعنی آنان حکم مسلمانان را دارند ۴۵ قرآن آنها را مؤمن دانسته است .
- در روایاتی امام صادق(ع) مستضعفان فکری را معرفی کرده و می‌فرماید :
- « و من لم یکن من أهل القبلة ناصباً فهو مستضعف »
- ۴۶ و هرکس از اهل قبله که ناصبی نباشد، مسلمان مستضعف است .
- در نتیجه، چنین کسانی تکفیر نمی‌شوند. امام صادق(ع) اهل قبله و مسلمانان را یکی دانسته، می‌فرماید :
- « ليس على أهل القبلة إلا الرؤيئة و ليس على المسلمين إلا الرؤيئة » ۴۷
- بر اهل قبله نیست، جز دیدن ماه، بر مسلمانان نیست، جز دیدن ماه .
- یعنی اهل قبله و مسلمان یکی هستند و یک حکم و تکلیف بر آنهاست .
- برابر روایاتی که ذکر شد، کسانی که شهادتین را بر زبان جاری کرده و بر یک قبله با مسلمانان نماز و حج می‌گزارند و روزه می‌گیرند، مسلمان هستند و نمی‌توان آنها را تکفیر کرد، مگر این تکفیرها صحیح بخاری را از کتاب‌های معتبر خود نمی‌دانند. آنان کسانی را تکفیر می‌کنند که به تمام بنیانهای اسلام ایمان دارند و روایات فراوانی از طریق شیعه و سنی نقل شده است که اسلام بر پنج پایه استوار است که به نمونه‌هایی از آن در منابع هر دو مذهب اشاره می‌کنیم. در کنز العمال آمده :
- « بنی الاسلام علی خمس شهاده أن لا اله الا الله و انّ محمداً رسول الله و أقام الصلاة و ایتاء الزکاه و حج البيت و صوم رمضان »
- ۴۸ اسلام بر پنج چیز استوار است: ۱. گواهی به وحدانیت خدا و رسالت محمد(ص) ۲. برپایی نماز ۳. دادن زکات ۴. حج خانه خدا ۵. روزه رمضان .
- در منابع شیعه از امام صادق مشابه آن نقل شده است که حضرت فرمود :
- « الاسلام هو الظاهر الذی علیه الناس؛ شهاده أن اله الا الله و أن محمداً رسول الله و اقام الصلاة و ایتاء الزکاه و حج البيت و صیام شهر رمضان فهذا الاسلام »

۴۹ اسلام آن ظاهری است که مسلمانان بر آن هستند: گواهی به وحدانیت خدا و این که محمد رسول خداست، برپایی نماز، پرداخت زکات، حج خانه و روزه ماه رمضان. پس اسلام این است .

روایتی همانند این در کافی آمده است. کلینی، عنوان باب آن را این گونه ذکر کرده است :

« باب این که با اسلام خون حفظ می شود و امانت اداء می شود ...»

۵۰ امام صادق در روایتی سه فایده برای اسلام بر شمرده است :

۱. حفظ خون ۲. ادای امانت ۳. حلال شدن ازدواج و به ایمان ثواب داده می شود .

۵۱ در حدیث تفاوت اسلام و ایمان، امام باقر(ع) می فرماید :

« و اجتمعوا على الصلاة و الزكاة و الصوم و الحج فخرجوا بذلك من الكفر و اضيفوا الى الايمان »

۵۲ مسلمانان درباره نماز، زکات و روزه و حج اتفاق دارند، پس با آنان از کفر خارج شده و به ایمان افزوده شدند .

در روایات دیگر، پنج رکن اسلام، ولایت، نماز، زکات، روزه رمضان و حج معرفی شده است .

۵۳ امام خمینی پس از نقل این روایات و مانند آن، نتیجه می گیرد :

« اسلام عبارت است از شهادتین و به آن خون حفظ می شود و احکام اجرا می گردد. اگرچه ثواب بر اساس ایمان است... و به تحقیق آن چه در ماهیت اسلام وجود دارد، چیزی جز گواهی به وحدانیت و رسالت و اعتقاد به معاد نیست. بدون اشکال در دو مورد اول و احتمال اعتبار اخیر (قیامت) و گرچه به اجمال و در ماهیت اسلام چیز دیگری معتبر نیست. در آن اعتقاد به ولایت و غیر آن، مساوی است. پس امامت از اصول مذهب است نه از اصول دین » .

۵۴ امام در ادامه مباحث خود قول کسانی که ناباورمندان به ولایت را در ردیف نواصب قرار داده اند، نقد می کند .

شاگرد امام خمینی، آیت الله فاضل لنکرانی، هرگونه عداوتی را نصب نمی داند، بلکه آن عداوتی را نصب می داند که از شؤون دینی شمرده شود .

۵۵ امام خمینی از روایاتی که به آن استناد کرده اند، پاسخ می دهد. دیدگاه امام و بیش تر فقها بر این است. از این روی کسانی که شیعیان را متهم می کنند که آنان بر این عقیده اند: کسی که علی را برتر نداند کافر است، مانند حسن عواجی ۵۶، بی دلیل سخن می گویند. مبنای بیش تر علمای اهل سنت هم بر عدم تکفیر مسلمانان است .

صاحب مواقف، عبدالرحمن ایجی، درباره تکفیر اهل قبله می نویسد :

« جمهور المتكلمين و الفقهاء على انه لا يكفر أحد من أهل القبلة »

۵۷ بیش تر متکلمان و فقیهان بر این عقیده اند که هیچ کس از افراد اهل قبله تکفیر نمی شوند .

جرجانی در توضیح آن از شافعی و ابوحنیفه تأیید می آورد .

ج : نماز بر اهل قبله: نماز بر اهل قبله، نشانه دیگری است بر این که گوینده شهادتین را باید احترام کرد و بر

جنازه او نماز گزارد. این مسأله از مسائل اتفاقی بین شیعه و سنی است .
 اهل سنت برابر روایات خود گفته اند: مسلمانی که از دنیا می‌رود، باید بر جنازه او نماز گزارد .
 در منابع شیعه روایاتی در این زمینه نقل شده است. طلحه بن زید از امام صادق(ع) از امام باقر(ع) نقل کرده که می‌فرماید :

« صلّ علی من مات من اهل القبلة و حسابہ علی اللّٰه »

۵۸ نماز بگزار بر کسی که از اهل قبله مرده است و حساب او با خداست .
 در متعبر، کشف الرموز، کشف اللثام، ریاض المسائل و مصباح الفقیه به آن استناد شده است .
 در ریاض این قول را که باید بر جنازه هر مسلمانی نماز گزارد، مشهورتر دانسته است و می‌نویسد :
 « بدان که خواندن نماز میت بر هر مسلمانی، به اجماع واجب، است آن گونه که از تذکره و منتهی قول به عدم خلاف آن، نقل شده است » .

۵۹ ایشان مانند دیگر متأخران گفته است :

« مراد از مسلمان هر کسی است که شهادتین را اظهار کند، تا زمانی که بر خلاف آن چه جزو ضروری دین است، اعتقاد نداشته باشد. مانند کسانی که قدح علی(ع) یا یکی از ائمه را می‌نمایند، مانند خوارج، یا کسانی که غلو می‌کنند مانند نصیریّه، سبائیّه و خطابیّه، بر اینها نماز واجب نیست. [تا این که می‌نویسد:] و نماز بر غیر اینها واجب است. ظاهر کلام وی ادعای اجماع است بر واجب بودن نماز بر مخالفانی که منکر چیزی از ضروریات دین نیستند و این یکی از دو قول در مسأله است و مشهورترین آن دو به جهت خبر مشهوری که از پیامبر نقل شده است که فرمود: «نماز بخوانید بر هر کس که لا اله الاّ اللّٰه گفته است» و دو خبر که در یکی آمده است: «نماز بخوان بر هر کس که از اهل قبله مرده و حساب او بر خداست» و در دومی آمده است: «رها نکنید هیچ کس از امت مرا بدون نماز »

۶۰ روایت اخیر در فقیه، تهذیب و استبصار آمده است و اصل آن چنین است :
 « صلّوا علی المرجوم من امتی و علی القاتل نفسہ من امتی لا تدعوا احداً من امتی بلا صلاۃ »
 ۶۱ نماز بگزارید بر کسانی که به اتهام زنا رجم شده اند و بر کسی که خودکشی کرده از امتم. هیچ کس از امت مرا بدون نماز رها نکنید .

در روایتی آمده است: علی(ع) زنی را که به زنا اقرار کرده بود، سنگسار کرد و او مرد. حضرت فرمود :
 « فادفعوها الی اولیائہا و امروہم أن یصنعوا بہا کما یصنعون بموتاہم »
 ۶۲ او را به خانواده‌اش بدهید و به آنان بگویید با وی همان گونه رفتار کنند که با مردگان خود رفتار می‌کنند .
 از حضرت نقل شده که شراحه همدانی را به اتهام زنا سنگسار کرد، سپس بر او نماز گزارد .
 ۶۳ علامه حلی در قواعد می‌نویسد :

« الصلاۃ واجبۃ - علی الکفایہ - علی کل میت مظهر للشہادتین »

۶۴ نماز واجب کفایی است بر هر مرده ای که اظهار شهادتین نماید .

ابو وائل گوید :

« رسول خدا(ص) بر هر کس که به قبله نماز گزارده بود نماز گزارد ».

۶۵ ابن سیرین می گوید :

« من نمی شناسم احدی از اهل دانش از صحابه و تابعین را که نماز بر اهل قبله را به خاطر گناه ترک کرده باشد ».

۶۶ ابراهیم نخعی گوید :

« مسلمانان از نماز بر اهل قبله دریغ نمی کردند ».

۶۷ دار قطنی در سنن خود روایات بسیاری درباره نماز بر اهل قبله نقل کرده است و روایت نبوی مشهور هم در این کتاب آمده است. در روایتی از علی(ع) از رسول خدا(ص) آورده که حضرت فرمود :

« من اصل الدین... الصلاة علی کل من مات من اهل القبلة ».

۶۸ از اصل دین... نماز بر هر کسی است که از اهل قبله بمیرد .

بنابراین، وقتی که بر جنازه گوینده شهادتین باید نماز گزارد چون او اهل قبله است، به طریق اولی نمی توان او را تکفیر کرد .

در مجمع الزوائد، بابی آمده است با این عنوان: «لایکفر احد من اهل القبلة لذنب» در این باب روایات بسیاری نقل شده است. ابن عمر از رسول خدا نقل می کند که فرمود :

« کفوا عن اهل لا اله الا الله لا تکفروهم بذنب من اکفر اهل لا اله الا الله فهو الی الکفر أقرب »

۶۹ از گوینده لا اله الا الله دست بردارید آنان را به جهت گناه به کفر نسبت ندهید .

هر کس گوینده لا اله الا الله را تکفیر کند، پس خود او به کفر نزدیک تر است .

در روایتی از علی(ع) و جابر از پیامبر(ص) آورده که در بخشی از آن فرمودند :

« اهل لا اله الا الله لا تکفروهم بذنب و لاتشهدوا علیهم بشرک ».

۷۰ اهل لا اله الا الله را با گناه تکفیر نکنید و بر آنان گواهی شرک ندهید .

از این نکات مشترکی که ذکر شد، به دست می آید که تکفیر اهل قبله کار درستی نیست و کاری است بر خلاف اصول و آموزه های شرعی. به دستور شرع، نماز بر اهل قبله واجب کفایی است .

علمای شیعه به روشنی یادآور شده اند: همه مسلمانان از هر فرقه و گروهی از اهل قبله بشمارند و باید بر جنازه آنان نماز گزارد و تنها غلات و ناصبیان از این قاعده استثناء شده اند .

و اگر سیره حضرت علی(ع) را در نظر بگیریم که آن حضرت آنان را تکفیر نکرد، باید گفت: ممکن است نظر مخالفان ائمه، ناصبیان باشند که در دیدگاه فقهاء آمده است .

۲. ملاک تکفیر

از آن چه تاکنون ذکر شد، استفاده می شود، اصل درباره مسلمانان بر اسلام است و احترام خون، جان و مال اهل

قبله لازم است. وقتی که غیر مسلمان با گفتن شهادتین در زمره مسلمانان قرار بگیرد و خون و مال وی محترم شمرده شود، چگونه می‌توان مسلمانی را به آسانی تکفیر کرد و از جمع مسلمانان خارج دانست. خروج از جمع مسلمانان نیاز به دلیل محکم و استندهای متقن دارد و تا برابر ضوابط شرعی این اتهام ثابت نشده باشد، نمی‌توان کسی را تکفیر کرد.

غزالی در پرهیز از تکفیر، سخن در خور توجهی دارد. وی می‌نویسد :

« والذی ینبغی، ... الاحتراز من التکفیر ما وجد الانسان الی ذلک سبیلاً، فان استباحه الدماء و الاموال من المصلّین الی القبلة المصرحین بقول لا اله الا الله محمد رسول الله(ص) خطاء و الخطأ فی ترک ألف کافر فی الحیاء أهون من الخطأ فی سفک محجمه من دم مسلم. و قد قال(ص) :

أمرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله محمد رسول الله، فإذا قالوها فقد عصموا منی دماءهم و أموالهم إلا بحقها »

۷۱ و آن چه شایسته است... پرهیز از تکفیر است، تا زمانی که برای آن راهی باشد؛ زیرا مباح دانستن خونها و اموال کسانی که به سوی قبله نماز می‌گزارند و به روشنی شهادتین می‌گویند، خطاست. اشتباه در رها کردن هزار کافر برای ادامه زندگی آسان تر است از خطا در ریختن خون مسلمان با نیشتر حجامت و حال آنکه پیامبر فرمود: «فرمان داده شدم که با مردم بجنگم تا لا اله الا الله محمد رسول الله بگویند. پس هرگاه آن را گفتند از جهت خونها و اموال شان محفوظ هستند، مگر به حق ».

پس اصل ورود به اسلام شهادتین است و انکار آن باعث کفر می‌گردد. این معیاری است دقیق و در همه منبع اسلامی جزو ملاکهای تکفیر و کفر ذکر شده است.

در مجموع، سه ملاک مهم که همه مسلمانان روی آنها اتفاق نظر دارند و از منابع نیز به دست می‌آید برای تکفیر وجود دارد که باید به آنها پای‌بند بود و از آنها پا را فراتر ننهاد که پیامدهای بسیار ناگواری برای جامعه اسلامی خواهد داشت.

الف. انکار خدا و توحید

ب. انکار رسالت نبی گرامی اسلام

ج. انکار ضروری دین

از عباراتی که در گذشته نقل شد، این موارد به خوبی به دست می‌آید، با این تفاوت که در عبارات فقهی شیعه انکار رسالت پیامبر اسلام مطرح شده و در سخنان اهل سنت، رسالت پیامبران.

در کتاب فقهی عروة الوثقی از متون شیعه آمده است :

« والمراد بالكافر من كان منكراً لالوهیة أو التوحید أو الرسالة أو ضروريا من ضروریات الدین مع الالتفات الی

کونه ضروريا بحیث یرجع إنکاره الی إنکار الرسالة »

۷۲ کافر کسی است که منکر خدا، یا توحید یا رسالت یا ضروری از ضروریات دین باشد. با توجه به ضروری بودن آن، به گونه ای که انکار آن به انکار رسالت بینجامد.

ابن قدامه تکفیر کسی را که منکر شهادتین باشد، اتفاقی می‌داند و می‌نویسد :
 « إن المرتد هو الراجع عن دين الاسلام الى الكفر، فمن أقر بالاسلام ثم أنكره و أنكر الشهادتين، أو أحدهما كفر بغير خلاف »

۷۳ مرتد کسی است که از دین اسلام به کفر باز گردد. پس کسی که اقرار به اسلام نماید. آن‌گاه آن را انکار کند و شهادتین را انکار نماید، یا یکی از آن دو را، بدون اختلاف کافر است .

در کتاب «بحوث و فتاوی اسلامیة فی قضایا معاصرة» نوشته شیخ جادالحق، شیخ الازهر، درباره انکار ضروری دین به عنوان ضابط کفر می‌نویسد :

« انكار ما علم من الدين بالضرورة كإنكار حرمة القتل و السرقة و الزنا و شرب الخمر و الربا و إنكار فريضة الصلاة و الصوم و الزكاة و الحج »

انکار آن‌چه از ضروری دین دانسته شده، مانند انکار قتل، دزدی، زنا، شراب خواری و ربا و انکار وجوب نماز، روزه، زکات و حج .

باید توجه داشت که انکار غیر از ترک است. ممکن است کسی چیزی را ضروری دین بداند، اما به آن عمل نکند. چنین کسی کافر به شمار نمی‌آید. چون عمل نکردن وی منجر به انکار رسالت نمی‌شود .

در روایتی صحیح، امام صادق(ع) به این تفاوت اشاره می‌فرماید :

« عبدالله بن سنان قال سألت أبا عبد الله(ع) عن الرجل يرتكب الكبيرة من الكبائر فيموت هل يخرج ذلک من الاسلام و إن عذب كان عذابه كعذاب المشركين، أم له مدة و انقطاع؟

فقال : من ارتكب كبيرة من الكبائر فزعم أنها حلال اخرج ذلک من الاسلام و عذب أشد العذاب و إن كان معترفاً أنه أذن و مات عليه أخرجه من الايمان و لم يخرج من الاسلام و كان عذابه أهون من عذاب الاول »
 ۷۴ بیشتر فقهای شیعه، تعریف کافر را در بحث نجاسات از کتاب طهارت مطرح کرده اند و در باب مرتد نیز به آن پرداخته اند. اما بیش‌تر فقهای اهل سنت، در باب ارتداد به این موضوع پرداخته اند. چون آنان، کفار را چه اهل کتاب و چه غیر اهل کتاب، مانند بت پرست را نجس نمی‌دانند و شماری از آنان در استفاده از غذا و ظرفهای آنها تفاوت می‌گذارند. در عین حال، ذبائح آنها را در حکم مردار می‌شمارند. آنان به سیره صحابه استناد می‌جویند و اصل را بر طهارت آنان می‌گذارند :

« ۷۵ و بان رسول الله(ص) كان يأذن للكفار في دخول المسجد و لو كانوا نجاساً لم يأذن »

۷۶ دلیل دیگر این که پیامبر به کفار اجازه می‌داد وارد مسجد شوند و اگر نجس بودند اجازه نمی‌داد .
 علامه حلی به نظر فقهای اهل سنت اشاره کرده، می‌نویسد :

ما کفار را نجس می‌دانیم؛ اما جمهور نجس نمی‌دانند .

۷۷ درباره آیه قرآن «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ» ۷۸ چنین گفته اند :

« قالمراد به نجاسة الاعتقاد أو اجتنابهم كالنجس لانجاسة الابدان ».

۷۹ مقصود نجاست و پلیدی اعتقادی مشرکان است، یا لزوم پرهیز از آنان، مانند نجس، نه نجاست بدنهایشان .

د. سبّ: از موارد تکفیر و ارتداد که در کتابهای فقهی ذکر شده، سبّ خدا و پیامبر است. البته این احتمال وجود دارد که مجازات سبّ خدا و پیامبر، قتل باشد و عنوان تکفیر را نداشته باشد. روشن است که چنین سبّی باید مورد نهی قرار گیرد.

سید مرتضی در این باره می‌نویسد:

«امامیه بر این نظر است که سبّ کننده رسول خدا(ص) مسلمان باشد یا ذمی، کشته می‌شود. ولی فقهای عامه، در این باره فتاوی متفاوت دارند:

ابو حنیفه گفته است: کسی که پیامبر را سبّ کند و مسلمان باشد، مرتد است؛ اما اگر ذمی باشد تعزیر می‌شود و کشته نمی‌شود.

از مالک نقل شده که: هر دو کشته می‌شوند، با این تفاوت که یهودی و نصرانی اگر مسلمان شود، کشته نمی‌شود.

و قول دیگری این است که از او خواسته می‌شود توبه کند، اگر توبه نکرد، کشته می‌شود.

۸۰ در مغنی ابن قدامه آمده است:

«کسی که خدا و رسولش را سبّ کند کافر است و نباید به صرف اسلام آوردن، از او دست برداشت».

۸۱ از احمد دو قول نقل شده است: توبه‌اش پذیرفته نمی‌شود و برابر نقلی پذیرفته می‌شود.

۸۲ درباره علی(ع) از پیامبر نقل شده که سبّ وی به منزله سبّ پیامبر است و سبّ پیامبر هم سبّ خداست. در نتیجه، حکمی که راجع به سبّ پیامبر است، سبّ کننده علی(ع) را نیز شامل می‌شود. از این روی، فقهای شیعه، سبّ علی(ع) و دیگر امامان معصوم را به منزله سبّ پیامبر دانسته اند.

شیخ طوسی می‌نویسد:

«من سب الامام العادل وجب قتله و قال الشافعی یجب تعزیره. به قال جمیع الفقهاء. دلیلنا:

إجماع الفرقه و أخبارهم و ایضاً قول النبی(ص)؛ من سب علیاً فقد سبّنی و من سبّنی فقد سبّ الله و من سبّ الله و سبّ نبیه فقد کفر و یجب قتله»

۸۳ هرکس امام عادل را دشنام دهد، کشتن وی واجب است. شافعی گفته تعزیر او واجب است و این نظر را تمام فقهاء داده‌اند. دلیل ما اجماع فرقه شیعه و اخبار آن است. و هم چنین سخن پیامبر که می‌فرماید: «هرکس علی را دشنام دهد مرا دشنام داده و کسی که مرا دشنام دهد، خدا را دشنام داده است».

در نتیجه، هر کس خدا و پیامبرش را دشنام دهد به تحقیق کافر شده و کشتن او واجب است.

این حدیث در منابع مختلف شیعه ۸۴ و اهل سنت آمده ۸۵ که در پاره‌ای از آنها قسمت پایانی درج نشده

است. ۸۶ بحث سبّ و لعن از مباحثی است که جداگانه باید به آن پرداخت، ولی با توجه به نهی قرآن از سبّ:

«لا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدواً بغير علم»

۸۷ آنان را که بسوی جز خدا می‌خوانند، دشنام مدهید، که خدا را از ستم و بی‌دانشی دشنام دهند.

و سیره، رخشان علی بن ابی طالب در بازداري یاران از سبّ دشمن که یک مورد از آن در جنگ صفین بازتاب

یافته است و حضرت یاران را از سبّ معاویه باز می‌دارد و می‌فرماید :

« اَتَى اَكْثَرَهُ لَكُمْ اَنْ تَكُونُوا سَبَّابِينَ، وَ لَكُنْكُمْ لَوْ وَ صَفْتُمْ اَعْمَالَهُمْ وَ ذَكَرْتُمْ حَالَهُمْ كَانِ اصْوَبُ فِى الْقَوْلِ وَ اَبْلَغُ فِى الْعِذْرِ » .

۸۸ من خوش ندارم شما دشنام گر باشید، لیکن اگر کرده‌های آنان باز گوئید، و حاشان را فرا یاد آرید به صواب نزدیک تر بُود و در عذرخواهی رساتر .

یادآوری : می‌توان این نظر را ابراز کرد که سبّ، دشنام و بدگویی کافران و یا مسلمانانی که برای امام عادل شوریده و دست به سلاح برده‌اند نارواست. امّا لعن مقوله دیگری است که در آینده به آن خواهیم پرداخت. این که بیش‌تر، بلکه تمام علمای شیعه حکم به کشتن سبّ کننده علی(ع) و دیگر امامان داده اند، شماری از فقیهان و عالمان شیعی بر این نظرند که این حکم در صورتی اجرا می‌شود و جامه عمل می‌پوشد که بر اساس اعتقاد دینی باشد .

۸۹ به همین جهت، یا از باب اختیارات حاکم اسلامی، حضرت امیر(ع) کسی را که به وی ناسزا گفت، بخشید :
« وَ رَوَى أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، كَانَ جَالِسًا فِى اصْحَابِهِ فَمَرَّتْ بِهِمْ امْرَأَةٌ جَمِيلَةٌ فَرَمَقَهَا الْقَوْمُ بِاَبْصَارِهِمْ. فَقَالَ (ع) :
اِنْ اِبْصَارُ هَذِهِ الْفَحُولِ طَوَامِحُ وَ اِنَّ ذَلِكُ بِسَبِّ هِبَابِهَا فَاِذَا نَظَرَ اَحْمَدُكُمْ اِلَى امْرَأَةٍ تَعْجِبُهُ فِلِيلَامَسُ اَهْلُهُ فَاِنَّمَا هِىَ امْرَأَةٌ كَامِرَاتُهُ. [فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْخَوَارِجِ قَاتِلُهُ اَللّٰهُ كَافِرًا مَا اَفْقَهُهُ فَوَثَبَ الْقَوْمُ لِيَقْتُلُوهُ فَقَالَ: رَوِيْدَا اِنَّمَا هُوَ سَبٌّ بِسَبِّ اَوْ عَفُوٌّ عَنْ ذَنْبٍ] .

۹۰ و روایت شده است که حضرتش روزی میان یاران خود نشست بود. زنی زیبا بر آنان بگذشت و حاضران دیده بدو دوختند. پس فرمود: همانا دیدگان این نرینگان به شهوت نگران است و این نگریستن، موجب هیجان. پس هر یک از شما به زنی نگرد که او را خوش آید، با زن خویش نزدیکی باید؛ که او نیز زنی چون زن وی نماید .
مردی از خوارج گفت: خدا این کافر را بکشد، چه نیک فقه داند .
مردم برای کشتن او برخاستند .

امام فرمود: آرام باشید، دشنام را دشنامی باید و یا بخشودن گناه شاید .
در کلام سید مرتضی و شیخ طوسی، دیدگاه‌های فقیهان عامه ذکر شده است که آنان، فتوا به تعزیر برای سبّ کننده امام داده‌اند. ۹۱ در سخنان و نوشته‌های آنان، سخنی از قتل و تکفیر سبّ کنندگان دیده نمی‌شود .
در دائره المعارف فقهی کویت، درباره کسی که به شیخین (ابوبکر و عمر) دشنام گوید، آمده است :
« ذَهَبَ جَمْهُورُ الْفُقَهَاءِ اِلَى عَدَمِ تَكْفِيرِ مَنْ سَبَّ اَحَدَ الشَّيْخَيْنِ: اَبِيْ بَكْرٍ وَ عُمَرَ، رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا، وَ تَوَقَّفَ الْاِمَامُ اَحْمَدُ فِى كُفْرِهِ وَ قَتْلِهِ .»

نظر تمام فقیهان، بر تکفیر نکردن کسی است که یکی از دو خلیفه: ابوبکر و عمر را دشنام دهد. امام احمد در کفر و کشتن چنین کسی توقف کرده است .

بنا بر این، نظر فقیهان اهل سنت، بر تکفیر کسی نیست که بزرگان صحابه را ناسزا گفته باشد. این دیدگاه بر خلاف دیدگاه فقیهان شیعه، راجع به امام عادل است . شگفت این‌که با وجود چنین مبنایی که از فقیهان اهل

سنت، می‌بینیم گروهی از اینان، شیعه را تکفیر می‌کنند، به این پندار که شیعیان صحابه را دشنام می‌دهند !
در پاسخ این گروه باید گفت :

نخست آن‌که: این نسبتی است دروغ، شیعیان پای بند به قرآن و سخنان حضرت امیر(ع) هستند و به هیچ وجه
گرد چنین حرکت‌های نابخردانه ای نمی‌گردند .

دو دیگر: بر فرض که چنین باشد و شیعه سبّ کننده صحابه باشد و به بزرگان صحابه دشنام روا بدارد، تکفیر
کنندگان شیعه، بر چه مبنایی، گام در این مسیر گذارده و می‌گذارند. در حالی که هیچ یک از پیشوایان شان این
نظر را ندارند و در کتب روایی شان نیز، تکفیر دشنام گویان به بزرگان صحابه، روا داشته نشده است .

سه دیگر: اگر بناست دشنام گویان به صحابه تکفیر شوند، پیش از همه و سزاوارتر از همه به این گونه برخورد،
معاویه است که به طور رسمی و آشکارا به سبّ صحابی بزرگ رسول خدا(ص) علی بن ابی طالب پرداخت و به
تمام کارگزاران و درباریان و خطبای دستگاه خلافت خود، دستور داد در قلمرو فرمانروایی خود و بر روی منبرها
به سبّ علی بن ابی طالب بپردازند .

۹۲ کسانی که نمی‌خواهند این حقیقت تلخ را باور کنند، می‌گویند این مطلب که معاویه، علی را سبّ می‌کرده از
ساخته‌های شیعه است، در حالی که در صحیح مسلم که از معتبرترین کتابهای عامه است، روایاتی است که
نشان می‌دهد معاویه دست به این کار زشت زده است و برابر گزارشهای تاریخی، کارگزاران وی نیز به آن عمل
می‌کردند و در دوران خلافت بنی امیه، حاکمان از بزرگان صحابه می‌خواستند علی را سبّ کنند .

۱۰. عامر بن سعد بن ابی وقاص، نقل می‌کند: معاویه بن ابی سفیان به پدرش سعد دستور داد که چه چیز تو را
باز داشته که ابو تراب، یعنی علی(ع) را سبّ کنی؟

سعد پاسخ داد: تا زمانی که یاد می‌آورم پیامبر درباره علی سه چیز فرموده، او را هرگز سب نمی‌کنم که اگر
یکی از آن فضیلتها برای من باشد بهتر است برای من از شترهای سرخ مو .

آن‌گاه به حدیث منزلت اشاره و به سخنان حضرت رسول که در هنگام جنگ خیبر فرمود: او خدا و رسول را
دوست دارد و خدا و رسول هم او را دوست دارند و سپس به آیه مباهله که در آن حضرت علی(ع) حضور داشته
است، اشاره می‌کند .

۹۳ از این نقل استفاده می‌شود که معاویه، نه تنها علی(ع) را سبّ می‌کرد، بلکه به کسانی که سبّ نمی‌کردند
دستور سبّ می‌داده است. تعبیر «أَمَرَ معاویةً» نشانه این مطلب است و پاسخ سعد که «فلن أسبّه» نیز این نکته
را می‌رساند .

۲۰. در روایتی دیگر می‌نویسد :

« مردی از آل مروان بر مدینه گمارده شد. او سهل بن سعد صحابی را خواست و به او دستور داد: علی را دشنام
دهد، اما سهل نپذیرفت. گفت حالا که نمی‌پذیری علی را دشنام دهی، ابوتراب را لعن کن و بگو: «لعن الله
ابالتراب»

سهل پاسخ داد: برای علی نامی دوست داشتنی تر از ابو تراب نبود و آن را نپذیرفت .»

۹۴ شاید وی خود مروان باشد. وقتی که مروان والی مدینه شد در هر جمعه علی را لعن می کرد. پس از وی سعید بن عاص حاکم شد سبّ نمی کرد. دو مرتبه که مروان حاکم شد علی(ع) را سبّ می کرد .

۳۹۵. از گزارشهای بسیار که اهل سنت در حدیث عشره مبشره نقل کرده اند، استفاده می شود که سعید بن زید این حدیث را در ردّ سبّ علی که توسط مغیره بن شعبه، کارگزار معاویه در کوفه، انجام می شد و دیگر خطباء، نقل کرده است که چون علی جزو بهشتیان است، نباید وی را سبّ کرد. در برخی نقل ها تعبیر «ینال من علی» ۹۶ دارد که به معنی همان ناسزا است ۹۷ و سعید بن زید می گوید «ألا تعجب من هذا یسبّ علیاً» ۹۸ جز این که در درستی این گزارش و روایت سعید تردید کنیم .

این روایات نشان می دهد که معاویه این کار زشت را انجام داده و به کارگزاران اش نیز دستور انجام آن را داده است و روش او ادامه داشته است، به گونه ای که خضری بک مورخ مصری در محاضراتش در تاریخ اسلام می گوید :

« ما نمی دانیم چه چیز معاویه را واداشت که سبّ علی را واجب حتمی در هر خطبه ای می دانست که گویی آن رکنی از ارکان خطبه است که بدون آن خطبه کامل نمی گردید » .

۹۹ اما عده ای شیعه را متهم به سبّ صحابه می کنند. البته شیعه همه صحابه را عادل نمی داند، زیرا در میان آنان افراد منافق، فاسق و خطاکار بودند، در عین این که گروهی هم عادل بودند، پس نمی توان حکم به عدالت آنان کرد و به قول غزالی، گروهی صحابه را تا سرحدّ عصمت بالا می برند. وی در این باره می نویسد :

« إعلم أن للناس فی الصحابة و الخلفاء إسراف فی أطراف فمن مبالغ فی الثناء حتی یدعی العصمة للائمة و منهم متهم علی الطعن بطلاق اللسان بدم الصحابه ».

۱۰۰ بدان که برای مردم درباره صحابه و خلفا اسراف کاریهایی است، برخی چنان در تجلیل آنان مبالغه می کنند که ادعای عصمت برای رهبران می نمایند و جمعی از آنان کسانی هستند که با هجوم به صحابه با زبان، طعنه می زنند .

اهمیت به انسجام و عزت جهان اسلام

اسلامیان، با هر مذهب و مرام، وظیفه دارند برای در امان ماندن جهان اسلام از هر گزند و گسستی تلاش بورزند و با هر عاملی که به گسست و از هم فروپاشی و فرود آمدن آن از اوج عزت و شکوه می انجامد به رویارویی برخیزند و تمام عواملی را که به انسجام و همبستگی کمک می کند، به کار بگیرند .

توجه به جامعه اسلامی و اهتمام به عزت و سربلندی اسلام و جایگاهی که مسلمانان در آن قرار گرفته اند، از یک سوی؛ و حساسیت نشان دادن روی توطئه هایی که علیه اسلام می شود و دستهای آلوده ای که کیان آن را نشانه رفته اند، از دیگر سوی، ما را از هر گونه رفتار و فکر تفرقه آمیز باید باز بدارد که لازمه و اقتضای آن توجه دقیق و همه جانبه به نقاط اشتراک و پرهیز از نقاط افتراق و اختلاف زاست. این نقاط اختلاف انگیز ممکن است در حوزه هایی و از زاویه های گوناگون، خود را بنمایاند .

الف . در حوزه سیاسی: دشمنان اسلام و مسلمانان، همیشه در صدد ایجاد اختلاف در بین مسلمانان بوده‌اند. یکی از دستاویزهایی که همیشه به آن توجه داشته و به آن آویخته‌اند، تکفیر و بهره بردن از سبّ و بدگویی برخی از گروه‌ها و فرقه‌های اسلامی برخی دیگر را بوده است. از دیگر دستاویزها، متهم کردن افراد به غلوّ و بعد کشتن آنان است. از باب نمونه، مصعب بن زبیر، هفت هزار نفر از مردم کوفه و طرفداران مختار را که خونخواه امام حسین بودند، کشت . عبدالله بن عمر به او اعتراض کرد که :

« أنت القاتل سبعة آلاف من اهل القبلة في غداة واحدة، عشت ما استطعت »

تو کشنده هفت هزار نفر از اهل قبله در یک صبح هستی! پس زندگی کن آن گونه که می‌توانی .

مصعب در پاسخ گفت :

« إنهم كانوا كفرة سحره »

ابن عمر گفت :

به خدا سوگند اگر به اندازه آنها از گوسفندان ارثی پدیرت کشته بودی، اسراف بود .

۱۰۱ اتهامی که مصعب به کشته شدگان وارد می‌سازد، کفر و سحر است .

مصعب سپس زنان مختار را دستگیر کرد و به آنان اتهام زد که مختار را پیامبر می‌دانند. از این روی، از آن دو زن خواست که از مختار تبرّی جویند. دختر سمره بن جندب از مختار تبرّی جست و گفت: اگر با شمشیر مرا به کفر بخوانید کافر می‌شوم، پس او را رها کردند. امام دختر نعمان بن بشیر گفت: مختار بنده‌ای از بندگان صالح خدا بوده است. از این روی، او را بین کوفه و حیره گردن زدند .

۱۰۲ این گزارش و مطالعه تاریخ نشان می‌دهد که بسیاری از اختلافها و درگیریهای بین مذاهب در طول تاریخ اسلام از سوی توطئه گرانی انجام شده که منافع خود را در تفرقه بین مسلمانان و تکفیر آنها جستجو می‌کنند. اگر مسلمانان توجه به پیامدهای برخوردهای خود داشتند و از نقشه‌ها با خبر بودند، این خسارت به بار نمی‌آمد . پیش از این به درگیریهای صفویه و عثمانیها اشاره کردیم. این جا لازم می‌دانیم به این نکته اشاره کنیم که دولت استعمارگر انگلستان نیز تلاش می‌کرد این درگیریها تشدید شود. رابرت شرلی که همراه برادرش آنتوان در خدمت شاه عباس بودند، در خاطرات خود به نقشه‌ای که برای در هم کوباندن حکومت عثمانی در سر داشته و آن را با شاه عباس در میان گذاشته، این گونه اشاره می‌کند :

« سر آنتوان... اظهار داشت که در صورتی که آن اعلی حضرت از این طرف با عثمانیها در جنگ هستید من

همکاری خواهم کرد که سلاطین عیسوی از طرف دیگر به محاربه پرداخته سلطنت عثمانی را به واسطه این

اتحاد منقرض سازیم. پادشاه از این مطلب نهایت خوشحال شد و از جهت این تعبیر خوب، از... آنتوان خیلی

تشکر کرد .»

۱۰۳ اگر مسلمانان با یکدیگر اختلاف نمی‌داشتند و بر اساس معیارها و اصول حرکت می‌کردند و گروهی، گروه دیگر را با حربه تکفیر و کافر قلمداد کردن از دایره اسلام نمی‌راند و ایمان هر کسی را بر اساس معیارها و اصول دقیق، ارزیابی می‌کرد نه با سلیقه، منافع و هوی و هوس خویش، هیچ گاه استعمار طمع نمی‌کرد که این سان به

جان مسلمانان بیفتد و ثروت آنان را به یغما برد .

ب . در حوزه فرهنگ: فرهنگ، ساحت بسیار مهمی است. هویت هر ملتی را می‌سازد . سازندگان فرهنگ و آن چه فرهنگ را می‌سازد، در نزد ملت‌ها از جایگاه والایی برخوردارند. فرهیختگان، نقش آفرینان در زوایای گوناگون فرهنگ، عالمان، سیاستمداران، مصلحان و اهل فرهنگ باید با دقت و نگرش همه سویه از فرهنگ، پاسداری کنند که مبدا چیزهایی به آن راه یابد که آن را از هویت بودن بیندازد، به گونه‌ای که ممکن نباشد آن چه وجود دارد و عناصر تشکیل دهنده آن را، فرهنگ و پرچم هویت ملتی نامید .

فرهنگ دینی، ویژگی‌هایی دارد که با آنها شناخته می‌شود. تک تک عناصری که فرهنگ دینی را می‌سازند، بایستی لبالب از آموزه‌های ناب دینی باشند و یا با اصول و معیارهای دینی هیچ ناسازگاری نداشته باشند. اگر یکی از عناصر سازنده فرهنگ با معیارهای دینی ناسازگاری داشته باشند، برای جامعه و فرهنگ دینی آسیب‌هایی را در پی دارد. از این دست عناصر که شماری را گمان بر آن است که از آداب و رسوم هستند و در جاهایی، شماری از مردم به آنها به عنوان رسومی ویژه و وابسته به فرهنگ شیعی می‌نگرند، حرکت‌های اختلاف انگیز است. انجام مراسم و برنامه‌هایی که کینه‌ها را شعله‌ورتر می‌سازند و هیچ ردپایی در فرهنگ دینی و فرهنگ شیعی ما هم ندارند. برای زلال سازی فرهنگ دینی و جلوگیری از آلوده شدن آن با پاره ای از آداب و رسوم خرافی اختلاف انگیز و زشت نمایی چهره تشیع، باید همه پاسداران فرهنگ دینی دست به کار شوند که فرهنگ جامعه دینی دستخوش تاخت و تاز این پندارها و خرافه‌ها نگردد .

و نیز اهل فرهنگ و جهت دهندگان به فرهنگ و آداب و رسوم مردم، هوشیارانه باید در برابر پاره ای از نسبت‌ها که به اهل مذهبی داده می‌شود، به روشنگری بپردازند. در مثل، ایرانیان آداب و رسومی دارند که به هیچ روی، نشأت گرفته از مذهب تشیع نیست. اما عالمان شیعه، در برابر آن بخش که با معیارها و ترازهای دینی ناسازگاری داشته ایستاده و آنها را از ساحت فرهنگ این مرز و بوم زدوده‌اند. آن چه مانده و مردم به آنها می‌پردازند، بیش‌تر آن بخش‌هایی است که ناسازگاری‌هایی با آموزه‌های اسلامی ندارند و چه بسا مورد تأیید هستند .

با این همه، این آداب و رسوم، از جمله جشن نوروز، سرچشمه گرفته از مذهب تشیع نیست که کسانی آن را دستاویز قرار دهند برای رویارویی با تشیع و حمله به آن. چون این جشن اگر از مذهب تشیع سرچشمه گرفته بود، باید در عراق، لبنان، و در میان شیعیان دیگر کشورهای عربی، از جمله عربستان هم می‌بود و اجرا می‌شد. اما می‌بینیم فقط در میان کشورهای فارسی زبان این جشن مرسوم است . این را از آن روی یادآور شدیم که جزوه‌ها و کتاب‌های در عربستان، آن هم پیرامون دانشگاه ام القری مکّه فروخته می‌شود علیه باورهای شیعه. از جمله جشن نوروز، از عقاید شیعه بر شمرده شده است و گردآورندگان به پندار خود ناهمخوانی چنین باوری را با اسلام، یاد آور شده‌اند .

با این که روشن است جشن نوروز، جشنی است ایرانی و جزء رسوم فارسی زبانان، اما تلاش می‌شود با نسبت این جشن به شیعیان، آنان را به گمان و پندار خود مجوسی قلمداد کنند و از دایره اسلام خارج. با این که جشن‌های ملی، از جمله جشن نوروز، که ملت‌های مسلمان در سراسر جهان، کم و بیش دارند و آنها را از آداب و رسوم خود می‌دانند امری است مباح و اسلام با آنها از در مخالفت در نیامده، جز این که موارد خلاف آنها را

اصلاح کرده است و مسلمانان را از انجام آنها پرهیز داده است .

گروه جمود اندیش در قلمرو اسلام، با عید غدیر نیز به مخالفت برخاسته و آن را بدعت و برگذارکنندگان را تکفیر کرده‌اند .

شیخ سلیمان العوده، وهابی معروف، در مقاله ای که در روزنامه الجزیره عربستان چاپ شد، شیعیان را با کافران یهودی، مسیحی و زرتشتی یکی دانست و برگذاری عید غدیر را توجیهی برای تکفیر شیعیان دانست .

۱۰۴ یا یکی دیگر از مفتیان عربستان، فتوا بر حرام بودن ذبیحه شیعیان می‌دهد و مدعی می‌شود که آنان در هنگام ذبح، به جای یاد نام خدا، حسن و حسین را نام می‌برند .

۱۰۵ این گونه فتواها و تکفیرهای سست و بی پایه، ناشی از کینه‌ها و تعصباتی کور است که اگر تعصب و کینه حجاب نشود و فرد در فضای خردمندانه ای تنفس کند، بی‌گمان می‌تواند با جست و جو و تحقیق و پرس و جو دریابد که شیعیان و فارسی زبانان در جشن نوروز، یا عید غدیر و یا در هنگام ذبح حیوانات چه رفتاری دارند و چه مطالبی را بر زبان جاری می‌سازند .

همان گونه مفتی مصر در برابر شایعه وجود قرآنی غیر از قرآن مسلمانان در ایران و مساجد شیعیان ایستاد و آن را دروغ و تهمت بزرگ خواند و گفت :

« ما و هیأت همراه، سرزده به پاره ای از مساجد ایران وارد شدیم و قرآن‌های موجود در آن مساجد را واری کردیم، دیدیم دقیقاً همان قرآنی است که مسلمانان دارند و از آن استفاده می‌کنند .»

نتیجه

روشن شد که تیغ تکفیر از آغاز تا کنون، از سوی کسانی به روی مسلمانان و یا گروهی از مسلمانان کشیده شده که به هیچ روی، پای‌بند به آموزه‌های زلال اسلام و سیره رسول گرامی اسلام نبوده و برای رسیدن به اهداف دنیوی، گروهی و فرقه ای خود، گام در این مسیر گذارده‌اند .

بر اساس آموزه‌های اسلام، سیره رسول خدا(ص) امیرالمؤمنین و حتی منابع روایی کسانی که تکفیر را در گذشته و امروز، راه و رسم خویش قرار داده‌اند و سوار بر توسن جهل و تعصبات کور می‌تازند، اهل قبله، گویندگان شهادتین در حصن حصین اسلام قرار دارند و کوچک‌ترین بی حرمتی به آنان نارواست، چه رسد به این که ناجوانمردانه آماج تیرهای زهرآگین تکفیر قرار بگیرند و از دم تیغ گذرانده شوند.